

## نصاب الصبیان و سلک جواهر

سیدعلی میرنیا

چند سال قبل در یکی از عتیقه‌فروشی‌های مشهد، یک کتاب خطی نظرم را جلب کرد، با مطالعه سطحی متوجه شدم آن کتاب جهان‌گشای نادری نوشته میرزا مهدیخان استرآبادی است، آن کتاب را از عتیقه‌فروشی خریدم و به خانه آوردم، و مورد بررسی دقیق قرار دادم، و دیدم دو کتاب بسیار ارجمند یا دو گنجینه گران‌قدر یکی نایاب بنام نصاب الصبیان و دیگری شاید منحصر بفرد بنام سلک جواهر، هر دو کتاب لغت عربی به فارسی که اولی را ابونصر احمد یا محمد بن ابی‌بکر فراهی در قرن ششم و دومی را بدرالدین ابونصر فراهی در سنه ۷۵۷ ه. ق. به نظم درآورده‌اند، ضمیمه آن کتاب نسخه‌برداری شده‌اند. نگارنده در دوران تحصیلات ابتدایی، فرهنگ نصاب الصبیان را خوانده بودم و با نام آن آشنایی داشتم، اما سلک جواهر را نه دیده بودم و نه نام آن را شنیده بودم. از بدست آوردن این دو گنجینه فرهنگی خرسند شدم. در این مقوله، این دو مجموعه ارزشمند را برای دوستداران کتب خطی شرح زیر معرفی می‌کنم:

### فرهنگ نصاب الصبیان

ابونصر احمد یا محمد بن ابی‌بکر فراهی سراینده نصاب الصبیان از فراه است. فراه نزدیک هرات واقع است، که در قدیم ولایت وسیعی بود، و توابع و مضافات بسیار داشت، و از آن غلّه زیاد بدست می‌آمد<sup>۱</sup>، امروزه فراه جزو کشور افغانستان می‌باشد. ابونصر فراهی از شعرای قرن ششم و هفتم (ف ۶۱۸ ه. ق) خراسان، و معاصر و مداح ملک‌غازی یمن‌الدوله بهرام‌شاه بن حرب غزنوی (۵۱۲-۵۴۷ ه. ق) از ملوک نیم‌روز بود.<sup>۲</sup>



بسم الله الرحمن الرحيم

زهی گوید از نصر فرمای که بزم خوان گزینم خوی حیدر حایده و حیدر حایده  
ما سحرکت الشمال اللخل اللدیق و سحرکت الشمال اللخل اللدیق چون سپاس از پیش از تعلم  
بش عرب غنیت می افتد بشمار فارسی چون خوش آمدن شعر بطبع از نوزاد از غزلیت و غنیت  
عرب یکدیگر بنده علم است قدری از وی بنظم یاد کردیم تا بی تکلف یاد گیرند و چند معنی از هرباب طایفه خبر آید  
از علوم بیان این قطعه در آرزویم تا بنوشش و خواندن این نسخه هر کس را غنیت افتد و چون مجموع است  
پست است آید از انصاف پیمان نام کردیم و الله الموفق والمعين

چنانچه در تعاریب هر یادون بتفصیل در پیش چنان کن زبان فعل فعل فعل فعل زهره را که از این سخن  
الاست اندر من صدی دلیل است با دلی گوهرهای مجسمه در این چهار معنی است که در این معنی  
میا و آرزوی بشار که باشد در اول بدانی سماکستان از غنای این محل مکان معانی  
سعد و دروغ و نارنگش ولی چرب است آخرت استانی ریش شهاجره و درگاه نقد از غنای پندار  
شکل بیان چربان نموده و جار و دست عقوم های فرسید بغل است و در این پندار است بر صبح داری  
رجل مرد و مراد زن از تو چرب غنی بالدار است لیکن کدای قات است از غنای بخوش بر پنج چشمه صاف است  
کران عود و در بلاد و تر شکر اود و طریح چک است در مازان

در راستی کذب فریب دروغ عین در صورت و روح باهای بلا کور راه شهردان شهر ماه دیگر و در طایف ان  
تعب سنج و در اهل و فرخیش دروغ در حق است و در کدای من چه با و بهار کشتی شود است از اول و اول و  
عبدان شورش و بد است کند بود و نوعی المینی شیرازی حقیق و جدید و قین وحی سزاوار که در اول در کدای

نصاب الصبیان فرهنگ لغتی است. به نظم از عربی به فارسی، شامل دویست بیت (بیش از یک هزار لغت)، به هفتمین مناسبت شماره ایات، نصاب نامیده شده است، چون در اسلام حدنصاب زکوة نقره دویست درهم است.<sup>۳</sup> این فرهنگ در سال ۱۲۶۳ هجری قمری با خط نستعلیق شکسته نسبتاً خوش و خوانا در قطع رحلی و در دوازده صفحه و هر صفحه ۲۱ سطر روی کاغذ نخودی نسخه برداری شده است. متأسفانه نام نسخه بردار ذکر نگردیده، اما یادداشتی در زیر صفحه آخر فرهنگ با همان خط متین بدین شرح نوشته شده: «هو الله تعالی شأنه العزیز، تولد نورچشم عزیز سلطان گل بتاریخ بیست و پنجم شهر ذی قعدة الحرام، هشت ساعت از شب پنج شنبه گذشته مطابق هذه السنه خیریت دلیل توشقان (خرگوش) ئیل (سال) ۱۲۷۲» زیر آن مهر کوچک بیضی بنام حسن نقش بسته است. از این مهر معلوم می شود نام نسخه بردار حسن است.

صفحه اول فرهنگ چنین آغاز شده:

«بسم الله الرحمن الرحیم، همی گوید ابونصر فراهی کتاب من بخوان گر علم خواهی چون صبیان (کودکان) را پیش از تعلم لغت عرب رغبت می افتد با شعار فارسی... و تعلم لغت عرب کلید همه علم ها است قتری از وی (آن) یاد کردیم، تا بی تکلف یاد گیرند.»

ابونصر فراهی این فرهنگ را در دوازده بخش با وزن های مختلف سروده که بشرح زیر است:

۱- بخش اول: در بحر متقارب مثنی سالم، فعولن فعولن فعولن فعلون، با این مطلع:

چو اندر تقارب نهی یا ورون به تقطیع وزش چنان کن برون

۲- بخش دوم: در بحر رمل مثنی مخبون مقصور، فاعلاتن فعلاتن فعلان، با این مطلع:

خوشر است از بحرهای رمل بر اتفاق پیش باشد طبع ها را سوی نظمش اشتیاق

۳- بخش سوم: در بحر مجتث مثنی مخبون، مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فعلن، با این مطلع:

زهی تراوت رویت گل همیشه بهار قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار

۴- بخش چهارم: در بحر متقارب مثنی مقصور، فعولن فعولن فعولن فعول، با این مطلع:

ز شرم رخت لاله را خون شده دل ز رشک قذت سرو را پای در گل

۵- بخش پنجم: در بحر خفیف مسدس مخبون مقصور، فاعلاتن مفاعلهن فعلان، با این مطلع:

مه موزون آفتاب لقا وزن بحر خفیف جست از ما

۶- بخش ششم: در بحر خفیف مسدس مخبون مقصور، فاعلاتن مفاعلهن فعلان، با این مطلع:

بهر صفت استخوان شریفه خارج بر آن چینی ز خود جلوه وضع آن بچکر آدم بر پنج طوق پس آنکه بار کون پیا علیله  
 داخل درون طبقه فرومایه و ابوجه بنیانه بطبخ فر بوزه طلق و محاذ در زرد و خیل شریحل ادره غر و شرر صیدر فی لکله  
 قذف به خارش سینه است چون لکک لکک قرص کلید لافله بطنی بچه مغز و کیکه فر جوش مرطک اسکیم بود این صله  
 ضب سومار جعفر ضفا ذوق له بهبه کچاد مغز قرص باغ مغز سطرهت زیر تم خلاصه و کله تقیسن کاشن و فحس سکه  
 ام الدناع جای وی بکله کله بطنی بچه مغز و کیکه فر جوش مغز نه به بهبه مغز سکه مشب نه ترک چه بود دم فح قد  
 اقیهه دیک پایره و طمخر پاته طلق کشتی ان و قش کشتی ان معیاره ترا زوی در بزم کوه شاپن فکس کله چه شاپل پله  
 خواف یک کشتی در او بونه نظر کتاب کشتی میریزند

و خرمین بود محضر سوی فرغم آری آلا کما کایتی و کایتی و کی کان و کاء بمعنی کم اند حسبه  
 ای و هیای و یا نینا چه یا ایتهای بود ای سپه فرخ ز جمله بقده احقا خرفه دان خرد و مغز د شها  
 حسه کاهو و سحر آوین می نویسنده و زح را حلفا معصانت و فر کرمی زهر بر بهت برد و قرس ما  
 اسن ان مرد و در اثر کله حله شبلیله آب سکا ورد کل ان نه بکشی ارج طیب عبق بو یا  
 نعم و حسه چهار پاسیح دد و چانه دشت دارا شو بر بهت طبع بر تره خوشه حور و شکوفه فر ما  
 عجز است درک چه درون مثل کوفت شده بهتا قبل تربت سم کفد است تم سماق حر کما  
 ناس اسن ناس دینا پروما در آدم حوا است کتاب بعون الکت الو کتاب ز شهر محرم ۱۲۶۳  
 سبزه دران نورد مرتق ارفان در بزم ما



دکتر آیت الله العظمی  
 آیت الله العظمی  
 آیت الله العظمی  
 آیت الله العظمی  
 آیت الله العظمی

زهی بیای تو خوبان نهاده روی نیاز      قد چو سرو تو عشاق راست عمر دراز  
۷- بخش هفتم: در بحر مجتث مثنی مخبون، مفاعلن فاعلاتن مفاعلن فعلن، با این مطلع:

زهی جمال تو امروز به ز دی و پریر      چرا خدنگ تو آید به سینه دیر به دیر  
۸- بخش هشتم: در بحر رمل مثنی سالم، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن، با این مطلع:

ای قدت سرو خرامان وی رُخت ماه تمام      ساز در بحر رمل بار دگر تیر مقام  
۹- بخش نهم: در بحر هزج مسدس مقصوره، مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل، با این مطلع:

بدان ای گل که رویت چون بهار است      هزج بحر روانی آبدار است  
۱۰- بخش دهم: در بحر رجز، مثنی مخبون مطوی، مستفعلن مستفعلن مستفعلن  
مستفعلن، با این مطلع:

بحر رَجَز اگر تمام ارکان بخواهی در سُخن

بی هیچ شك تقطیع کن چون پُر سَمَت زین گونه کن  
۱۱- بخش یازدهم: در بحر رمل مثنی سالم، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن، با این مطلع:

ای به گردت صف زده خوبان حورا منظره      همچو انجم بسته کرده ماه تابان دایره  
۱۲- بخش دوازدهم: در بحر مضارع مثنی مکفوف مقصوره، مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلاتن، با این مطلع:

ای بُرده مهر از مه روئی تو مشعله      مه کیست تا بروی تو گردد مقابله  
برای ملاحظه و آگاهی خوانندگان ارجمند، گزیده‌ای از لغات و اشعاری که در ذکر ماه‌های سربانی و رومی، ماه‌های ایرانی، ماه‌های قمری، دربارهٔ نحوست ماه‌ها، خانه ماه و نجوم، هفت سیاره، برج‌های عربی، سال‌های ترکی (بنام حیوانات) شماره حروف ابجد را در این جا نقل می‌کنیم:

## لغات فرهنگ نصاب الصبیان

		الف
اسیف = غمگین	ازرق = کبود	انف = بینی
احول = يك چشم	اصفر = زرد	اطروش = کر
اسهل = میش چشم	ادب = فرهنگ	اجاج = تلخ

انجل = فراخ چشم  
اکمل = سباه چشم  
انقيه = ديگ

ب

بغل = استر  
بعير = اُستر  
بق = پشه  
بقر = گاو  
بالخ = شور  
بصل = پياز  
بعله = زن  
بقل = تره  
برغوث = كپك  
بطيخ = خربزه

ت

تين = انجير  
تمتم = سماق

ث

ثوب = جامه  
ثور = گاو  
ثوم = سير  
ثلق = چغندر

ج

جاف = خشك  
جمل = شتر  
جلجلان = گشتيز  
ججر = ماديان  
حطب = هيضم  
جدى = بزغاله

جودز = گوساله

ح

حماء = لاي  
حشو = اشتران جوان  
حيه = مار  
حوت = ماهی  
حارث = برزگر  
حديقه = باغ  
حصا = سنگريزه  
حمض = نخود  
حيدر = شير  
حصرم = غوره

خ

خيط = رشته  
خبز = نان  
خطه = گندم  
خوخ = شفتالو  
خبار = نرم  
خيل = اسب  
خطوه = كام  
خشب = چوب

د

دبا = كدو  
درع = زره  
دقيق = آرد

ذ

ذكى = زيرك

ر

رمل = ريگ

رسيل = همره

ريح = بوى

رتق = بستن

راعى = شبان

رحل = پالان شتر

رمح = نيزه

ريطه = چادر

ز

زام = مهار

زره = ارزن

س

سب = استار

سلت = جو

سويق = پوست حشيش

سوف = پشم

سقم = بيمارى

سفن = سوهان

سنا = رفعت

سره = ناف

سعر = نرخ

سملك = ماهی

سنور = گربه

ش

شفه = لب

شعر = موى

شارق = آفتاب

شعير = كتان

شمامه = عطر

ص

صنم = بُت

لفت = شلغم  
لیب = عاقل  
لازع = کران

غراب = زاغ  
غنم = گوسفند

صحیفه = نامه  
صاعد = مرد که بالای رود  
صبی = کودک

### ف

فرس = اسب  
فاره = موش  
فحل = نر

صبیان = کودکان  
صلف = لاف  
صریر = بانگ قلم

### ض

فارس = سوار  
فرصاد = توت  
فلق = سفید  
فطیس = پُتک  
فاس = تهر

ضحک = خنده  
ضیغم = شیر  
ضرس = دندان  
ضب = سوسمار  
ضرغام = شیر

### ق

قصاصه = سگ آبی

قرح = ریش

قرام = پرده باریک

قضیم = جو

قدید = قاق

قطن = پنبه

قنر = ریگ

قندف = خارپشت

### ط

طین = گِل

طنین = بانگ مگس

### ظ

ظفر = ناخن

### ع

عیون = نور چشم

عجاج = نفع

عقور = سگ گزنده

علات = سندان

عجین = خمیر

عنب = انگور

### ل

لحم = گوشت

لبن = خشت خام

لون = رنگ

### غ

غبرا = زمین

غیث = باران

غصن = شاخ درخت

### م

مزمار = نای

مره = توان

مهمله = بی نقطه

معجمه = بانقطه

منفخ = دم آهنگری

مولی = غلام

ملح = نمک

میزاب = ناودان

### ن

نار = آتشی

نخاله = سیوس

نرم = باران

نمل = مورچه

نعیب = بانگ کلاغ

نیاح = بانگ سگ

### و

ورع = پارسای

وزجاج = آبگینه

وهق = کمند

وقاع = کویر

وابوغه = هندوانه

### ه

هادی = رهنما

هرآست = گربه

هدیر = بانگ کبوتر

### ک

کلوم = خستگی

کحل = سُر مه

کاس = جام

کدس = خرمن

## ماه‌های سریانی و رومی

بدن ای گل که رویت چون بهار است	هزج بحر روان آبدار است
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل	شهور روم این هشت و چهار است
دو تشرین، دو کانون و پس آنکه	شباط و آخر و نیسان ایار است
حزیران و تموز و آب ایلول	نگهدارش که از من یادگار است

## ماه‌های شمسی ایرانی

ز فروردین چه بگذشتی مه اردی بهشت آید	سپس خرداد تیر آنکه که مردادت همی آید
پس از شهریور و مهر و ابان و آذرودی دین	که به بهمن جز اسفندارمذ ماهی نیفزاید

## ماه‌های قمری

ز محرم چو گذشتی چه بود ماه صفر	دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر
رجب است از پی شعبان و رمضان و شوال	پس به ذی القعدة و ذی الحجه بکن نیک نظر

## دربارهٔ نحوست ماه‌ها

هفت روزی نحس باشد در مهی	زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج
سه و پنج و سیزده با شانزده	بیست و یک با بیست و چهار و بیست و پنج

## خانه آفتاب

حمل و عقربست با بهرام	قوس و حوتست مشتری را رام
ثور و میزان چه خانه زهره است	مر زحل راست جدی دلو مقام
تیر و جوزا و خوشه مه سرطان	خانه آفتاب شیر مدام
مرزکی گفتم از نجوم ترا	تا بیاموزیش تمام تمام



## خانه ماه

آنچه از ماه شد مثنی کن  
پس به هر پنج از آن ز موضع خور  
پنج دیگر فزای بر سر آن  
خانه گیر و جای ماه بدان  
درشش آنگاه چون درج می‌دان  
آنچه از پنج کم بود می‌زن

## هفت سیاره

هفت کوكب كه هست عالم را  
قمر است و عطارد و زهره  
گاه از ایشان نظام گاه خلل  
شمس و مریخ و مشتری و زحل

## برج‌های عربی

چون حمل، چون ثور، چون جوزا و سرطان، چون اسد  
سنبله، میزان و عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت

## سال‌های ترکی

موش و بقر و پلنگ و خرگوش، شمار  
آنگاه به اسب و گوسفند است حساب  
زین چار چه بگندری نهنگ آید و مار  
هندونه و مرغ و سگ و خوک، آخر کار

## شماره حروف ابجد

یکان یکان شمار ابجد حروف تا حطی  
ولیکن از قرشت تا صطغ شمار صد صد  
چنانکه از گلمن عشر عشر تا سعفض  
دل از حروف جمل کن تمام مستخلص

صفحه آخر کتاب چنین پایان می‌یابد:

فجل تربست سمسیم کنجد  
ناس انس اناس آدمیان  
هست تمثم سُمَاق حر گرما  
پنر و مادر آدم و حوّا  
صدهزاران هزار رحمت حق  
هرزمان باد بر معلّم ما

بسم الله الرحمن الرحيم

خشن کویدی مولانا بدرالدین ابوالفضل الفراهی و مولانا حماد الدین انجلی طلبتہ نے فائدہ لیا اور سعادت و سعادت  
 ثریبا کرده در راه صدف فکر را بجهت صدور هر اس نظم کنم و کل بهار را از گلزار حرم باطنم چون خلدو حسن انجلی  
 حسان بصفحت لسان و کتبه بنان از انساب اکام اظهار بغایت مکمل کرد کار برکتیم بنده طبعی طبعی  
 در استخوان ششم تا بقدر سی پنج قطعه در بعضی مجروح شد بعد با لصد چاه سپت دیگر در آخر هر قطعه یک پت فانی  
 محفوظ کرد و بعضی صفت بدیع مهشمل تحفیات و مقولات و اشعار و غیره با کلماتی که تا کنون رقم زد م و کلام  
 فضله کار بر موم پر را دستعلم در سجا و حسن لغت ابرین چالش که این نسخه نیز چون انساب بصیرت و نصیب العیال  
 سدا دل کرد که شما بخوبی در خواص در نظم جوهری م در هنر فانی زایل ضعیفم لود می باید که در یاد بر نور لفظ  
 هر چه از زبان او بداند ضعیفم که معلم حاذق گوید که قابل بود بهره گیر ازین کتاب با هر چه حکمت و تامل و بیعت  
 رسول بر صل مشاهد و چاه همیشه بود که در شرح و در آثار این کتاب با تمام رسید و ملک جوهر نام که در ممتنع  
 که ماطر و قاری بین ناظم را از ادعی خیریل و شای چیل فراموش کنند و الهام الوافی استعفا و توکل و التکلان  
 الله خدا احد یکی دان حق زنده و پست چون کلبنا خضر و صفا و آسمان است عالم تو بدان پسر زدها  
 جبریل امین بکتاب از د فرقان بی بود چه قرآن خود کس ستم نباشد و درخ در بان بهشت است نمران  
 زینده هر چه سستگن نارسش و مع دست نیران چون قطره زین بر ادا است با آتش خرازا و میزان  
 شمس و قرآن بیدهند پر کت شب از دوران دنیا کوب چستاره و نجم دیگر در پی چستاره است میان  
 برقت از شمس عدد شد فیم و سطر است بیع باران سیاره ستارگان زده کیوان زحل و زواقی اویان  
 سدهت و شاد و شکرش بر موجد و هر جاده و حیوان یارب همه زاده و فضیلت حکم و هنر و کمال عرفان  
 ابتدا و استماع ده تحت آفر کار مشی رفش کنس رفش نب ستر شان کار

علم است علم که نشان شاط عالم و علم و اندان منافع کار قاطب و لفظ و علم چون غلام مبتدی است پدا و شعی بخت و ستم کار  
 ذین فیم و درین روشن کردن عدو عدوان قبضت که با تمام کار بیع و بخت را زوزاع کافور بزرگ ذوق بخت بر طای است مصدق  
 علم حوال تجر است و در شمس چون نون و در هر چه در کجا سوزخ و سوزج لفظ و علم است شمس در شمس که در شمس و کافور

مهر مربع، العبد المذنب، محمدحسن [احتمالاً مالک کتاب].  
یادداشت زیر صفحه «هو الله تعالی شأنه العزیز، تولد نورچشم عزیز سلطانگل بتاریخ شب  
پنجم شهر ذیقعد الحرام هشت ساعت از شب گذشته مطابق هذه السنه خیریت دلیل  
توشقان ٹیل (سال خرگوش) ۱۲۷۲» مهر بیضی (حسن).

## فرهنگ سلك جواهر

نگارنده تاکنون نامی از فرهنگ سلك جواهر نشنیده بودم و اگر در کتابخانه‌های  
عمومی یا شخصی موجود است، آن را ندیده‌ام. این کتاب، فرهنگی است نادر و ارجمند،  
که به نظر می‌رسد تا بحال در نشریه‌ای معرفی نشده است. کتاب با خط نستعلیق شکسته  
نسبتاً خوش در سال ۱۲۶۳ هـ. ق روی کاغذ نخودی در قطع رحلی نوشته شده، و دارای  
شانزده صفحه و هر صفحه ۲۱ سطر و بیش از پانصد و پنجاه بیت و یک هزار و پانصد  
لغت عربی به فارسی است. و چنین آغاز می‌شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. چنین گوید مولانا بدرالدین (حمید) ابونصر الفراهی و  
مولانا حسام‌الدین الخولی طیب‌الله فی‌الاولی بریهمما و روح فی‌الآخری ثریهمما کرده، در  
اصداف فکر را بجهته صدور اعراس نظم کنم، و گل بهار را از گل‌زار چمن باطنم چون  
حدود حسان همچو حسان به فصاحت لسان و کتابته بنان از نقاب اکام اظهار، بعنایت ملک  
کردگار برگشایم. جهة تجربه طبیعت خویش دل را مشغول ساختم، تا بمقدار سی و پنج  
قطعه در بعضی بحور حاصل شد: بعدد پانصد (و) پنجاه بیت دیگر در آخر هر قطعه یک  
بیت فارسی پاره محفوظ کرد و بعضی صفت بدیع را مثل تجنیسات و مقلوبات و اشتقاق  
و غیرها بمربک‌های گوناگون رقم زدم و کلام فضله بکار نبردم، چه مراد متعلم در آنجا  
دانستن لغتست. امید چنانست که این نسخه نیز چون نصاب الصببان و نصیب‌الفتیان  
متداول گردد.

کرشمها بخريد من غواص در فطمتم  
لوزعی باید که دریابد رموز لفظ من  
هر پلید و اژدل و ادنی چه داند صنعتم  
گر معلم حاذق و کودک دگر قابل بود  
جوهری ام در هنرها نی ز اهل ضیعتم  
بهره گیرد زین کتاب فاخر پُر حکمتم

و تاریخ هجرت رسول در سال هفتصد و پنجاه و هفت (۷۵۷) بود که در سلخ شهر  
جمادی‌الآخر این کتاب باتمام رسید و سلك جواهر نام کردم. متوقع است که ناظر و قاری  
این ناظم را از دعای جزیل و ثنای جمیل فراموش نکنند، والله الموفق والمستعان، والتوکل  
والتکلان.»

نام سراینده این فرهنگ، بدرالدین ابونصر فراهی ذکر شده و نامی هم از حسام‌الدین

فضل و علم چو پیل وان و دیگر کسیت رخل سر مر بار علم هست شری خطفه ابهقان بند بوزی چون نکرکت قصب  
 چون است حکم و تر باشد شاعی جز نه اول در بیان شمر سبب چون شکر طایف و سر کان بود دستی قوی کولی بله  
 ای سپاهل انهر بر جز در ان تو ذوات الطلق جان کاوان ذوات الطلق ایو کبر در هم شده ابو نافع بود سر که  
 ذوت انفس استر ذوت اجزیه است ذوات الطلق جان کاوان ذوات الطلق ایو کبر در هم شده ابو نافع بود سر که  
 ابو منصور شده آمد ابو جیم مرشد چون بنات است ابار بنات اراض حکما بنات لدر افغان بنات لکم می بیان  
 نیز است کارنده شد آبی بود آنک شیم سر دو جاد غنچه است دو اورمان زانبا آخر جو تو هر شدش بود ضقه  
 کن رجوی ماه چشمه گرم آرد ما شام سینه شمشیر نان خورد مکش بود روزن عین و مخمره هر دو غیر است شورسان  
 سیمط و روده طاهر گفت دیکت نواز و کن چرب چرب کرد حکم کفر و ان طبرش را این سخن رود غن مجاز غله  
 اردو روزه برنج آمد غنچه کرده شوی پنا چمنان و وطن است و میدان شمشیر ایو کبر غنشان و شبان چون کرانه چون  
 عمید خا بر خور زاننده همان بهتر است حدیث دعوات و خیر نوا جاویا چون در ان غنچه فرخ و فروخت چون جزیره  
 زنج شادی فرخ شدش فرح مروی بود ان نمان چون آهن آمد و مل زکوهی رفته زوش شفت غزال آبره و معج دوم غزال  
 جاری جزو یعقوب بگ زنی باو دوطی پرست کسکست طراط ای برادر باره نزل عتاب است خزر خروش ز صبا کج کبر  
 زرق با زهیند است قریبای بر کون ندا بایک ندرت شیدا است معنیش بی اول بدی استم ندانم شای چون  
 تر بارای چو تو استر و ش نام و ذروه و غراب یک کولان را و ذندان را خا با و در غابا و ذوق  
 با امید وان ارجی بودش ای بران نصف لاف کردن اتهام خوشی انقدر براری حسن سخن شریه زان  
 عصب فرزند و فرزند عصب بی پاره شد بر سر ای صی کو دک گوش سپاسان حصان محمد من عقیقه بسیار ازین  
 شیوخ اشیا و پیران و جوانان در دنیا صاحب شش سم جایر یک کاسم پس سم دایره خیل کراغ چبه چون  
 تر تم حمت و غفران بود یک بخشوان چه فاسق با جرو صهی منصف حسین داد کوشد و نیت حد آمد و صری  
 صغری و نهایت صفت چون در ان حیدان با اسل سفده نجا به اندر بپایش رسانیدی بعون خالق انرا



نت کتب بعون المکتب الوهاب فی یوم شنبه  
 شهر محرم سال ۱۲۰۳ قمری

برده شده، بنظر می‌رسد که هر دو لقب يك نفر است، زیرا: آنچه مسلم است، بدرالدین ابونصر فراهی سراینده سلك جواهر در سال ۷۵۷، ابونصر محمد فراهی سراینده فرهنگ نصاب‌الصبيان در قرن ششم هجری نمی‌تواند باشد. بین این دو حدود یکصد و بیست سال فاصله زمانی است. احتمال دارد بدرالدین (حمید) ابونصر فراهی از اولاد و اعقاب ابونصر محمد یا احمد فراهی است، که در مقدمه کتاب خود نوشته: «امید چنان است که این نسخه نیز چون نصاب‌الصبيان... متداول گردد.»

این فرهنگ در محور مختلف عروضی، رمل، سریع، هزج، منسرح، مجتث، به‌نظم کشیده شده و در مقطع بعضی از قطعات شاعر تخلص خود را «حمید» ذکر کرده و بنظر می‌رسد نامش حمید بوده است.

ای «حمیدا» نظم گوهر بر تو زبید در یقین

زانکه در نظم لفت مِثَلت نباشد در جهان

«حمید» این را بسال هفتصد و پنجاه و هفت اندر

به پایانش رسانید بعون خالق یزدان

شاعر در بیشتر قطعات نظم این فرهنگ، نصایحی هم به پسر خود دارد که چنین گفته است:

تا که سعادت تورا یار شود  
نی به خطا و ختن نی به چین  
بر جمله اهل هنر باشی عزیز و محترم  
جهان اندر تورا، هرگز نباشد کار شوریده  
تا شکر باشد طعامت جامه‌ات هم از حریر  
تا کنی بر جمله کودک، سروری  
تا که ندانی به حقیقت، مگوی  
پیش کسان بدرمکن از دهن تو چو لفظاها  
بر سر بیوش تاج کریمی و مقدره  
بی‌گمان مِثَلت نباشد در حجاز  
تا در وفات گور تو باشد چو مشعله  
در میان خود را شمر از کمترین کوبله

ای پسرم درس خوش فهم کن و یاد گیر  
مثل نباشد پسر این قطعه را  
گر علم خوانی ای پسر منقاد گردد سیم و زر  
اگر علم و ادب آموزی ای فرزند بادولت  
ای پسر در ۶۰: شب خوش جهد کن  
ای پسر این قطعه را خوش یاد کن  
جان پدر چون سخنم بشنوی  
ای پسر عزیز من با ادب و وقار شو  
جان پدر تو علم بخولن عزیز شو  
گر تو ای جان پدر این قطعه را از بر کنی  
در اکتساب علم بکوش ای عزیز من  
ای پسر اهل هنر را بحر زاخر دان

## ابیاتی از قطعات سلك جواهر

۱- در بحر رمل مثنی مقصور، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن:

مشی رفتن کنس رفتن نبت رستن شان کار

ابتدا و افتتاح و فاتحت آغاز کار

- ۲- در بحر منسرح مثنی مطوی موقوف، مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات:
- بیضه بُود تخم مرغ ماح چو اسپید آن      مح بُود زرد او (آن) ملخ نمک خبز نان  
۳- در بحر هزج سالم، مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن:
- اماکن جای‌ها مستان سکاری صحو هشیاری  
معونت نصرت و عون و اعانت نصر چون یاری
- ۴- در بحر رجز مثنی مخبون مطوی، مفتعلن مفاعیلن مفتعلن مفاعیلن
- کافور معروف و عبیر و عنبر و سنبل چو او      زرنیخ و زرنی هست قنّه سپرزد درهم درم  
۵- در بحر هزج مثنی سالم، مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن:
- ۶- در بحر رمل مثنی محذوف، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن:
- طیر مرغ و طئر دایه بئر چه و عز جاه      یوم روز و نوم خواب و بوم یوم و نوم سیر  
۷- در بحر منسرح مثنی مطوی موقوف، مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلات:
- احول و اغور بدان، لوجه یک چشم را      افرع بسیارموی و قر گرانی گوش  
۸- در بحر رمل مسدس مقصورا، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن:
- زهره ناهید و مراره زهره دن      زهره زیور خاتم است انگشتری
- ۹- در بحر سریع مطوی موقوف، مفتعلن مفتعلن فاعلات:
- شرعه بدان روده و نا قرچه چنگ      ساعد و ید هردو ارش دان و چنگ  
۱۰- در بحر رمل مثنی محذوف، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن:
- خلّه منزل خلّه خصلت خلّه ترش و دوستی      اجنبی بیگانه خلّه قوصره چون حرص آز  
۱۱- در بحر هزج سالم، مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن:
- خُشب چوب و خُشب جمعش حطَب هیزم لقا دین      عزب سیم و عزب بی‌زن چه لهُو و لعب بازیدن
- ۱۲- در بحر هزج مثنی مکفوف، مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن:
- خلف عهد و جلف خال خلف بستان خلف یس      خلفه در کار و خلف فرزند و خوش شبرو عسس  
۱۳- در بحر هزج سالم، مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن:

سریشم چون عزا صبر و عزا هردو شکیبایی  
عزا دشت و عزا قصد و بصیرت هست بینایی

۱۴- در بحر خفیف مخبون مقطوع، فاعلاتن مفاعیلن فعلن:  
مغز لی دوک تراش مغز ل دوک چون ندامت ندم پشیمانی

۱۵- در بحر سریع مطوی موقوف، مفتعلن مفتعلن فاعلان:  
سلم چو دلو آمده سلم آستی هدنه چو او شطر چو نیمه است سوی

۱۶- در بحر رمل مثنی محذوف، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن:  
صحب و اصحاب و صحابه هریکی یاران بُود

سرح و مرعی مرج و مرتع هست خضرا چون چمن

۱۷- در بحر مضارع مثنی اخری مکفوف، مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات:  
برمه است و یک سنگ و چه مرچل لوندند آتش زنه چه هیطله طنجیر پاتله

۱۸- در بحر رمل مثنی محذوف، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن:  
حاذق و ماهر بُود استاد دیگر جلجله بانک تندر فاتر از جایش شدن چون حلحله

۱۹- در بحر هزج سالم، مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فاعیلن:  
جباری جرز و یعقوب کبک تر بیفا بُود طوطی  
پرستک هست وطواط ای برادر نارها نیران

نسخه بردار در آخرین صفحه، کتاب را چنین به پایان رسانده:  
تمت الكتاب بعون الملك الوهاب في يوم ثلثا هفدهم شهر محرم من شهر ۱۲۶۳ هجرت النبویه، مهر ربعی، العبد المذنب محمد حسن [احتمالاً نام مالك كتاب].

بی نوشتها:

- ۱- فرهنگ فارسی معین ج ۶، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ ص ۱۳۳.
- ۲- همان ماخذ ج ۵، ص ۹۵.
- ۳- خانلری (کیا) زهرا- فرهنگ ادبیات فارسی دری، بنیاد فرهنگ ایرلن، چاپ اول، تهران، ۱۳۴۸، ص ۵۰۵.  
لازم به یادآوری است، در فرهنگ معین نام ابونصر احمد و تاریخ فوتش سال ۶۱۸ ه. ق و او را معاصر و مداح بهرام شاه یمن النوله غزنوی (۵۱۲-۵۴۷ ه. ق) ملوک نهمروز (سیستان) ذکر شده است اما در فرهنگ ادبیات فارسی دری خانم زهرا خانلری، نام ابونصر محمد بن ابی بکر و سال فوتش ۶۴۶ ه. ق آمده. بنظر می رسد ۶۴۶ اشتباه باشد. شاید منظور ۶۱۶ بوده. در هر صورت تاریخ فوت ابونصر فراهی که معاصر بهرام شاه بوده باید همان حدود ۶۱۶ یا ۶۱۸ باشد.